

انساره:

عدم تناسب مجازات انتظامی با تخلفات سردفتران و
دفترباران همواره یکی از دغدغه‌های فکری همکاران
سردفتر و دفتربار بوده و می‌باشد. به همین منظور با دعوت
از جناب آقای دکتر علی آزمایش، از استادان ممتاز حقوق
جزا پیرامون علل موضوع فوق با توجه به اصول حقوق
کیفری و طی یک سخنرانی مبسوطی که در محل مرکز
آموزش عالی کانون سردفتران و دفترباران و با حضور
جمعی از اساتید و صاحب نظران و سردفتران و دفترباران و
دانشجویان حقوق صورت گرفت در خصوص موضوع مورد
اشاره سخنانی ایراد شد. متن سخنرانی مذکور در این
شماره مجله چاپ و در اختیار همکاران و سایر علاقه‌مندان
قرار می‌گیرد.

تناسب جرم و مجازات و تخلفات انتظامی سردفتران و دفترباران

(متن سخنرانی استاد دکتر علی آزمایش در جمع سردفتران و دفترباران اسناد رسمی)^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

دوستان محبت کرده از بنده خواستند که ساعتی را در خدمتشان باشم. قطعاً
توانایی‌های شما در بحث مربوط به دفاتر اسناد رسمی از من به عنوان معلم حقوق بیشتر
است. معلم حقوق یک اصول و قواعدی را می‌داند در حالی که قاضی و وکیل و سردفتر و
سایر یاران عالم حقوق در مصادیق وارد می‌شوند و قطعاً در آن مصادیق با بار علمی که
دارند عقاید و افکار و تراوش‌های فکری بسیار مفیدتری نسبت به یک معلم می‌توانند ارائه
کنند. اگر بحث امروز به صورت میزگرد و گفت‌وگو بود مطمئناً من خیلی بیشتر استفاده
کرده و پربارتر از خدمت شما مرخص می‌شدم. به هر حال قرعه فال به این شکل زده شده

۱. این سخنرانی در مرکز آموزش علمی - کاربردی کانون سردفتران و دفترباران در تاریخ ۸۵/۸/۲۸ ایراد شده است.

که بنده اینجا بایستم و صحبت کنم و شما مطالب مربوط به اصول و قواعد حقوق را که سال‌ها و بارها شنیده‌اید یک بار دیگر بشنوید. ولی اگر بار دیگر توفیق حضور در این جمع را یافتم ان شاء الله من هم در کنار شما نشسته، با هم گفت‌وگو می‌کنیم. در آن صورت من هم می‌توانم از شما سؤال کنم و یاد بگیرم.

دوستان کانون مطالبی را در ارتباط با قانون دفاتر اسناد رسمی در بخش تخلفات با من مطرح کردند و نظرشان این بود که در بخش مربوط به رسیدگی به تخلفات و واکنش‌های مربوط به آن یک مقدار شدت عمل ملاحظه می‌شود. می‌خواهیم ببینیم که این شدت عمل‌ها با اصل قانونی بودن منافات دارد یا نه، مایل بودند بحثی در این زمینه داشته باشم و البته تابلوی پشت سر من نیز بحث جرم و مجازات و بحث تخلف انتظامی و مجازات‌های آن است. قطعاً بحث جرم و مجازات از دایره کار دفاتر اسناد رسمی خارج است. این بحث به کل جامعه ایران ارتباط دارد. در بحث جرم همان‌طور که یک قاضی، یک وکیل و یا یک طبیب می‌تواند مرتکب جرم شود، سردفتر هم می‌تواند مرتکب جرم شود. بحث خاصی در موضوع جرم در ارتباط با سردفتران وجود ندارد. بنابراین لازم نیست این عنوان اول را به دل بگیریم، و لزومی به بحث در مورد آن وجود ندارد، بحث روی جزء دوم است که بحثی مصداقی است؛ هرچند که مشکل ما احتمالاً مشکل مصداقی هم نیست. بنابراین سعی می‌کنم بحث را اصولی‌تر مطرح کنم. در طی ۳۶ سال تدریس و تحقیق در دانشگاه‌ها همیشه روش من همین‌گونه بوده که اگر بحث مصداقی هم مطرح می‌کردم سعی می‌کردم از آن مصداق استفاده کنم برای طرح اصول، و گرنه مصادیق در طی زمان برحسب نیازهای روز مرتباً تغییر می‌کنند، آنچه که ثابت‌تر است (نه ثابت کلی) اصول است.

اولاً سردفتری کار بسیار خوبی است و طی این سال‌ها دانشجویانی که لیسانس حقوق می‌گرفتند و با بنده مشورت می‌کردند که چه شغلی را انتخاب کنند، خدمتشان عرض می‌کردم که با این وضعیت جامعه اگر اهل ایثار هستید سراغ قضاوت بروید، اگر به پول

فکر می‌کنید وکالت را انتخاب کنید و اگر می‌خواهید یک زندگی متوسط و میانه و آرامی داشته باشید سردفتری را انتخاب کنید. البته درصد کمی در هر یک از این مشاغل چنین نیستند. اما چون من انسان خوشبینی هستم همیشه درصد را کم می‌گیرم و می‌گویم درصد کمی در قضاوت ایثار نمی‌کنند و درصد کمی در وکالت دنبال پول هستند و درصد کمی در سردفتری به پول زیاد می‌رسند یا به وضع بدی دچار می‌شوند. اما اصولاً زندگی سردفتری یک زندگی میانه‌رویی است و به نظر من بین این مشاغل، شغل معتنمی است و اما بحث بحث تخلف و مجازات و واکنش‌های مربوط به آن یک بحث صنفی است. تخلفات هر صاحب حرفه‌ای از جمله سردفتر بحثی است که در داخل یک صنف باید مطرح شود. سؤالی که می‌شود مطرح کرد این است که آیا تخلفات انتظامی هم مشمول اصل قانونی بودن هستند یا این که فقط جرم مشمول اصل قانونی بودن است؟ آیا عکس‌العمل در برابر تخلف انتظامی صنفی هم مشمول اصل قانونی بودن می‌باشد؟ مفهوم صحیح اصل قانونی بودن چیست؟

آنچه موجب شده است اصل قانونی بودن پذیرفته شود و به عنوان یک اصل ثابت مورد قبول قرار گیرد عبارت است از حقوق و آزادی‌های فردی، زیرا اصل، اباجه و برائت است. هیچ امری برای انسان ممنوع نیست. حقوق، بقای همزیستی را تضمین می‌کند و نظم نیز یعنی آنچه بقای همزیستی را ممکن می‌سازد. نظم عبارت است از آرامش و امنیت خاطر که بر اعضای یک صنف یا یک اجتماع حکومت می‌کند و البته وجود این نظم باعث محدودیت حقوق و آزادی‌های فردی می‌شود. پس ملاحظه می‌کنید که نظم از اراده حاکمیت نشأت نمی‌گیرد بلکه از درون جامعه نشأت می‌گیرد. یعنی اجتماع است که تشخیص می‌دهد چه امری امنیت خاطر او را برهم می‌زند، و بعد او را ممنوع می‌کند. حاکمیت فقط تنظیم‌کننده این خواست اجتماعی است. اگر اصل قانونی بودن را این گونه نگاه کنیم، نگاه اکثریت در یک صنف با عمل ممنوعه و نهی قانونگذار از عملی که نهی یا امر کرده و مجازاتی که برایش قائل شده، همراه می‌شوند و فقط یک اقلیت از این قواعد

و قوانین تجاوز و تخطی می‌کنند. اما هیچ‌گاه کل یک صنف یا کل جامعه علیه آن ممنوعیت واکنش نشان نمی‌دهند. اگر به ذهن سردفتران خطور کند که چرا تخلفات صنفی ما با چنین مجازات‌های سنگینی روبرو می‌شود و چرا عدم رعایت یک بخشنامه، دو سال انفسال برای سردفتر به همراه دارد فوراً ذهنشان متوجه این نکته شود که این مقرر از صنف ما ناشی نشده بلکه از بیرون به صنف ما تحمیل شده است. در واقع این اراده حاکمیت است نه این که صنف سردفتران تخلفاتشان را ارزیابی و بعد از قبول برای آن مجازات تعیین کرده باشند. اما به هر حال یک اقلیتی در بین سردفتران تخطی خواهند کرد، ولی اکثریت پذیرای این ممنوعیت خواهند بود و توجه دارند که آن تخلف را انجام ندهند.

البته الان اگر انجام نمی‌دهند یک مقدار از باب رعایت اخلاق است، ولی مقدار بیشترش از باب ترس از این مقررات است، چون این مقررات محصول خردجمعی صنف خودش نیست تا قبولش داشته باشد.

مبنای این واکنش کجاست؟ این واکنش را چگونه تعیین می‌کنیم؟ گفتیم عمل ممنوعه (امر یا نهی قانونگذار) برای ادامه همزیستی صنف یا جامعه ضرورت دارد. هر امر و نهی، ضمانت اجرایی لازم دارد. همان‌طور که در خاطراتان هست قاعده حقوقی از دو جزء تشکیل شده: یکی حکم که به صورت امر یا نهی است و دیگری ضمانت اجرا. در ۹۹/۹۹٪ موارد، ضمانت اجرا غیرکیفری است. در آن یک هزار هم که ضمانت اجرا کیفری است حتماً باید یک مبنای اخلاقی داشته باشد. اخلاق که می‌گوییم اخلاق ماوراء الطبیعه نیست. اخلاق جاری در جامعه است، اخلاق اجتماعی است. مؤاخذه حتماً باید بر مبنای یک قاعده اخلاقی باشد باید یک مبنای ممنوعیت اخلاقی وجود داشته باشد. مبنای اخلاقی فی حد ذاته اجازه تجاوز از حدود معینی را نمی‌دهد. مجازاتی که برای استمرار و استقرار مبنای اخلاقی است، خودش نمی‌تواند ناقض مبنای اخلاقی باشد. به این علت کافی نیست که مجازات فقط قانونی باشد بلکه باید برخاسته از یک مبنای اخلاقی مورد قبول جامعه یا صنف نیز باشد. و همین مبنای اخلاقی است که به آن ضمانت اجرا می‌دهد. ضمانت اجرا همیشه کیفری

نیست. ضمانت اجرا اعم از کیفری و غیرکیفری باید در قانون پیش‌بینی شود. شما مواردی را در قانون مدنی می‌بینید مثلاً زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند، ولی ضمانت اجرا ندارد. اگر زن و شوهر با یکدیگر حسن معاشرت نداشته باشند هیچ‌گونه ضمانت اجرا وجود ندارد و چون ضمانت اجرا وجود ندارد دادگاه نمی‌تواند بر مبنای آن حکم طلاق دهد. قاضی که نمی‌تواند از خودش ضمانت اجرا اختراع کند. پیش‌بینی ضمانت اجرا فقط با مقنن است، زیرا محدود کردن حقوق و آزادی‌های فردی، چه کیفری و چه غیرکیفری فقط از اختیارات قانونگذار است. بین این ضمانت اجرای کیفری و غیرکیفری، تخلفات قرار می‌گیرد که مشمول همین قاعده است. یعنی واکنش‌ها در برابر تخلفات انتظامی باید در قانون پیش‌بینی شود. این همان اصل قانونی بودن مجازات‌های انتظامی است. اما اصل قانونی بودن به معنای مشروع بودن نیست. در اینجا دو بحث وجود دارد، بحث قانونی بودن و بحث مشروع بودن.

بسیاری از مواردی را که شما قانون می‌نامید و رعایت هم می‌کنید آن را منصفانه و عادلانه نمی‌دانید نمونه‌اش همین مثالی که در مورد سردفتران و عدم تناسب تخلف با مجازاتشان آوردم. مثالی می‌زنم و رد می‌شوم. قانونی در سال ۱۳۶۷ تصویب شد راجع به مبارزه با قاچاق مواد مخدر و در آنجا پیش‌بینی شد که حمل این مقدار مواد مخدر حکم اعدام دارد. دادگاه‌ها هم برای آن حکم اعدام می‌دادند اما زیر حکمشان می‌نوشتند این شخص استحقاق اعدام را ندارد و از دادستان کل می‌خواستند که پرونده را به کمیسیون عفو و بخشودگی بدهند تا در مجازات آن تخفیف داده شود. این همان بحث من است که چنین مجازاتی قانونی هست، ولی مشروع نیست چرا که اگر مشروع بود قضات نباید در دادن حکم اعدام تردیدی می‌کردند و یا اگر حکم اعدام دادند نباید، زیر آن درخواست عفو یا تخفیف مجازات می‌کردند. پس در کنار قانون، مشروعیت لازم است. این مشروعیت است که تناسب جرم و مجازات را به وجود می‌آورد این مشروعیت است که به ما می‌گوید بستن دو سال یک دفترخانه که یک عده آنجا مشغول ارتزاقند و وجودش مورد نیاز جامعه است و

اعتبار و حیثیتی دارد که با این تعطیلی مورد لطمه قرار می‌گیرد، غیرمشروع و غیرمنصفانه و غیرمتناسب است. معمول است که برای قانون‌نویسی به امثال ما مراجعه می‌کنند، ما هم در اتاق کارمان نشسته قانون را می‌نویسیم اما آیا این قانون به درد جامعه ایران می‌خورد؟ خیر، چون جامعه ایران را جامعه‌شناس ایرانی، روان‌شناس ایرانی، مورخ ایرانی و مردم‌شناس ایرانی می‌شناسد و حقوقدان ایرانی به کمک این چند نفر می‌تواند متن قانون را تهیه کند. وقتی هیچ‌کدام از این چند گروه در نوشتن قانون مداخله ندارند روشن است که این قانون به درد این مملکت نخواهد خورد. در مورد تخلفات انتظامی هم داستان از این قبیل است. مقررات مربوط به تخلفات انتظامی سردفتران باید از صنف سردفتران تراوش کند. متن قانون تخلفات انتظامی باید از دل کانون سردفتران درآید. یعنی سردفتران باید بنشینند و بگویند که چه اعمالی موجب کسب اعتبار برای ماست و چه اعمالی موجب کسر اعتبار، این اعمال کسرکننده اعتبار را معلوم و برای آن مجازات تعیین کنند. در آن صورت یک سردفتر که باید ۳۰ سال سابقه اداره دفتر، کسب اعتبار و منزلت کرده می‌فهمد که با این اعتبار نباید بازی کند و ضمن دقت و سخت‌گیری، حفظ آن اعتبار هم مدنظرش خواهد بود.

اما چه بر سر تاریخ حقوق ایران آمده و اثر آن بر قانون ثبت چیست؟

در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی (حدود ۱۰۰ سال پیش) تحولی در این کشور صورت گرفت که به هر صورت نام آن را انقلاب مشروطه گذاشتند. (بدون توجه به بار معنایی آن)، در آن انقلاب عقلای قوم فکر می‌کردند درد کشور ما با قانون حل می‌شود و تمام مشکلات کشور به علت نداشتن قانون است، در حالی که نیاز به قانون درد کشور ما نبود و البته امروز هم نیست، مثالی می‌زنم، قوانینی که برای این مملکت تصویب کردند از کجا آورده شده است؟ جواب روشن است از بهترین قوانین موجود دنیا یعنی قوانین فرانسه و بلژیک. برای قانون اساسی بهترین قانون، قانون اساسی بلژیک و فرانسه بود چرا که ما سلطنت می‌خواستیم و قانون اساسی بلژیک مبتنی بر نظام سلطنت بود و از طرفی حقوق و

آزادی‌های فردی می‌خواستیم که این مورد نیز در قانون اساسی فرانسه به بهترین شکل پیش‌بینی شده بود. این دو قانون را با هم تلفیق کردیم و محصول آن قانون اساسی ایران شد و از طرفی مسلمان هم بودیم بنابراین یک اصل در باب اسلام، اولش گذاشتیم، و به این ترتیب صاحب قانون شدیم. صد سال پیش بر این مبنا شروع کردیم و قانون مدنی و قانون مجازات و قانون ثبت را نوشتیم. آیا این قوانین را از دل این اجتماع بیرون آوردیم، خیر، قانون مجازات را از فرانسه ترجمه کردیم، قانون مدنی را مقداری از فقه و مقداری از قانون سوئیس گرفتیم و بعد با هم تلفیق کردیم، کدام یک از قوانین که از سال ۱۲۸۵ شمسی گذراندیم از دل جامعه ایرانی بیرون آمده و متناسب با آن است. مثالی می‌زنم، بحث اختیارات قانون مدنی ترجمه فقه است ششماهه سردفتر هستید، کدام یک از این اختیارات را در اسنادی که تنظیم می‌کنید اسقاط نمی‌کنید؟ تنها یک جمله در سند می‌نویسید که «اسقاط کافه اختیارات از طرفین به عمل آمد». این همه در قانون مدنی بحث اختیارات شده است اما شما با یک جمله آن را بلااثر می‌کنید.

چرا، برای این که مال ما نیست، چون جامعه ما نیازی به این مباحث ندارد. ترجمه فقه که درد جامعه ما را برطرف نمی‌کند. ترجمه قانون فرانسه هم درد ما را درمان نمی‌کند، ولی ما هنوز به همین روبه قانون می‌نویسیم. الان قوه قضاییه قانون‌نویسی می‌کند. قوانین ۲۵ کشور را ترجمه کردیم تا از دلش یک قانون خوب درآوریم. اما سؤال کنید که آیا یک جامعه‌شناس ایرانی یا یک روانشناس ایرانی یا یک مردم‌شناس یا مورخ ایرانی هم در تدوین این قوانین مورد مشورت قرار می‌گیرد؟ این که این مردم چه می‌خواهند و چه به دردشان می‌خورد؟ مثالی می‌زنم، در قانون مدنی ضمان عبارت است از «نقل ذمه به ذمه»، اما آیا در جامعه ما ضامن، عهده‌دار دین «مضمون له» می‌شود؟ در کتاب قانون این گونه آمده اما در جامعه طور دیگری است. ضامن می‌گوید برو از خودش بگیر اگر نداد بیا سراغ من. چون در ذهن ایرانی ضامن شدن یعنی «ضم ذمه به ذمه». اما چون در کتب فقهی آمده که ضامن «نقل ذمه به ذمه» است ما هم می‌گوییم ضامن «نقل ذمه به ذمه» است

حال اگر به ضامن فهماندیم اگر ضامن فلانی شدی دیگر او بدهکار نیست و تو بدهکاری، آیا دیگر کسی حاضر به ضمانت دیگری می‌شود. این جا است که قانون یک راه می‌رود و جامعه راه دیگر را، به همین شکل بحث تنزیل و نزول خواری که از آن می‌گذرم. در تخلفات صنفی هم همین‌طور است قطعاً شما به عنوان سردفتر حفظ اعتبار صنفی برایتان اهمیت دارد. ولی آیا در تنظیم این مقررات انتظامی صنفی با شما مشورت می‌شود که چه اموری را تخلف می‌دانید و برای آن چه مجازاتی تعیین می‌کنید که متناسب با تخلف باشد؟ عدم مشروعیت از همین جا ناشی می‌شود که امری قانونی است، ولی مشروع نیست و آنچه جامعه ما نیاز دارد صرفاً قانون نیست بلکه مشروع بودن هم هست.

قانون ثبت را ما از قانون فرانسه گرفتیم و تا امروز هشتاد سال از آن می‌گذرد اما آیا قانون ثبت املاک کاملاً اجرا می‌شود؟ آیا قانون ثبت اسناد تماماً اجرا شده است؟ جواب منفی است. فرض کنید ما بخواهیم مواد ۴۶ و ۴۷ قانون ثبت اسناد را اجرا کنیم، قاضی که باید آن را اجرا کند خودش با مبیعه‌نامه خانه خریده، وکیل با مبیعه‌نامه خانه خریده و فروخته است، مأمور اجرا هم همین‌طور، قانونگذار هم همین‌طور. می‌بینیم که متن قانونی داریم که انتقال اموال غیرمنقول به صورت غیرسند رسمی معنی ندارد، اما چون اجتماع راه دیگر می‌رود این قانون عملاً (کان لم یکن) شده و حتی مقنن هم به آن توجهی نمی‌کند، زیرا این مواد قانونی مال ما نیست، در اعتقاد ما نیست. اگر قانون از جامعه برخیزد جامعه به آن باور خواهد داشت و اگر قانون به جامعه تحمیل شود، جامعه اعتقاد و باور به آن نخواهد داشت.

تفاوت اصلی بین ما و جامعه غربی همین است. جامعه غربی از چهارصد سال پیش، از عصر روشنگری به این طرف فکر کرده چطور می‌توان جامعه را بهتر اداره کرد و سپس قوانین را بر آن مبنا نوشته‌اند. اما ما صد سال است که نیاز به قانون را احساس کردیم، اما نفهمیدیم قانون یعنی چه، آن عصر روشنگری که غربیان طی کردند ما نمی‌مودیم، بنابراین آنها توانستند قانون صحیح بنویسند و مرتباً آن را با نیاز روز تطبیق بدهند اما ما نتوانستیم.

ما قانون سال ۱۸۱۰ میلادی ناپلئون را آوردیم در ایران سال ۱۲۷۵ شمسی. یعنی در این سال ما همان قانون ۱۸۱۰ میلادی را تبدیل کردیم به قانون تعزیرات و بدون هیچ‌گونه تطبیق با شرایط جامعه خودمان، قانون مقدس نیست. ماده قانونی مطابق با نیاز روز باید در حال تحول باشد. قانون دفاتر اسناد رسمی هم همین‌گونه است. ما این قانون را از فرانسه گرفتیم اما توجه نداشتیم که آنجا دفاتر اسناد رسمی مستقل هستند، اما در ایران که هم پروانه سردفتری را حکومت می‌دهد و هم هر زمان خواست می‌تواند آن را لغو کند! قانون دفاتر اسناد رسمی فرانسه که برای دفاتر مستقل از حاکمیت نوشته شده، اینجا کارایی نخواهد داشت. حاکمان در ایران همیشه حاکمیت یکپارچه را می‌خواستند و این خواست در طی قرون تبدیل به طرز فکر شده است. به همین دلیل در تمام واحدهای اجتماعی از کوچک‌ترین آن که خانواده باشد تا بزرگ‌ترین آن، میل به حاکمیت یکپارچه و متمرکز به وضوح قابل مشاهده بوده و تبدیل به خصوصیت اجتماعی ما شده است. شما در منزل هم همین‌گونه رفتار می‌کنید. فرزندان حق ندارند اظهارنظر کنند. من هم با فرزندانم همین‌گونه رفتار می‌کنم چرا که فکر می‌کنم مصلحت آنها را بهتر تشخیص می‌دهم. همین تفکر در حاکمیت هم وجود دارد. این است که ترجمه قانون اسناد رسمی فرانسه یا قانون وکالت فرانسه که برای یک مجموعه مستقل نوشته شده در اینجا با مشکل مواجه می‌شود. از یک طرف قانون به وکیل یا سردفتر استقلال داده و از آن طرف در همه شئون آنها دخالت می‌کند. سردفتران اگر از همان ابتدا کارمند دادگستری می‌شدند تکالیفشان روشن بود اما حالا که مثلاً آزادشان گذاشتیم دیگر نظارت دولت بر آنها یعنی چه؟ اگر جرمی مرتکب شدند دادگاه‌های عمومی به آن رسیدگی کند و اگر تخلف داشتند تشکیلات خودشان به آن رسیدگی کند. این نگه داشتنشان در حالت بینابینی که نه کارمند باشند و نه مستقل این مشکلات را ایجاد می‌نماید. من نمی‌دانستم که یکی از تخلفات دفاتر این است که بعد از ساعت ۲/۵ بعدازظهر درب دفترخانه نباید باز باشد. این یعنی محدود کردن حق مالکیت که به علت مشخص نبودن جایگاه حقوقی دفاتر ایجاد شده است. از این جهت که

معلوم نیست کارمند هستند یا نیستند.

مشکلی که دوستان مطرح کردند که مجازات‌ها با تخلفات متناسب نیست، من فکر می‌کنم این درد اصلی نیست یعنی حتی متناسب کردن مجازات‌ها با تخلفات نیز دردی را درمان نمی‌کند. مشکل جای دیگری است که ان‌شاء... روزی حل شود و آن استقلال سردفتران و دفاتر اسناد رسمی است که یک صنف متعدد و پرعضو هستند و کشور نیز به آنها نیازمند است. ممکن است که این حرف الان زود باشد چرا که استقلال کانون و کلاً هم زیر سؤال است. ولی راه نجات دفاتر اسناد رسمی، استقلال است. یک صنف مستقل قوی که بتواند هم با اقتدار پروانه بدهد و هم با اقتدار از طریق دادگاه‌های انتظامی آن را لغو کند.

همان‌طور که گفتم سردفتری مثل وکالت، هم یک سرگرمی است و هم وسیلهٔ امرار معاش، در مورد ورود امثال من که از دانشگاه بازنشسته شده‌ایم بحثی ندارم، اما راجع به دوستان جوانی که وارد صنف سردفتران می‌شوند حتماً باید یک آموزش فکری ببینند و به این باور برسند که این صنف یک صنف رده بالا در اجتماع است.

در کشورهای دیگر این صنف به صورت مستقل و غیرکارمند وجود دارد. مثلاً سند ازدواج در دفاتر اسناد رسمی ثبت نمی‌شود بلکه شهرداری‌ها ازدواج را ثبت می‌کنند، اما اگر زن و شوهر می‌خواهند قراردادی راجع به اموالشان ببندند آن وقت به دفترخانه مراجعه می‌کنند.

وصیت‌نامه‌ها نیز به دادگاه‌ها نمی‌رود بلکه به دفاتر اسناد رسمی سپرده می‌شود و دفاتر اسناد رسمی مأمور اجرای وصیت‌نامه و مأمور تنظیم ماترک هستند و در واقع قسمتی از بار دادگستری را دفاتر تحمل می‌کنند. البته در ایران این کار امروز و فردا قابل انجام نیست اما می‌خواهم بگویم که باید این باور را در جوان‌های متقاضی این شغل ایجاد کنیم که سردفتری یک کار بسیار سطح بالا است که اگر ان‌شاءالله استقلال پیدا کند، هم‌دوش با یک کانون وکلای مستقل و یک قوه قضاییه مستحکم می‌تواند اجرای عدالت را در جامعه محقق سازد. از شروط یک جامعهٔ دموکراتیک وجود صنوف مستقل است که از مهم‌ترین

این صنوف سردفتری و وکالت است، که اگر این گونه شود این صنوف از امنیت شغلی برخوردار شده و دستگاه‌های نظارتی متعددی که بسیاری از آنها بیهوده است، وجودشان ضرورتی نخواهد داشت.

من معتقدم بازنویسی مربوط به مقررات دفاتر اسناد رسمی از جمله قسمت تخلفات انتظامی باید با شرکت هیئت‌های کارشناسی خود کانون سردفتران انجام شود و سپس به متون قانونی تبدیل و به تصویب قوه مقننه برسد.

البته در کنار آموزش عمومی و اختصاصی و در کنار ضرورت استقلال کانون سردفتران گفتن این مطلب نیز ضرورت دارد که در همان برخوردهای انتظامی، باید از داخل کانون سردفتران سخت‌گیری بسیار زیاد به عمل آید. هرچه سخت‌گیرانه‌تر عمل کنید اعتبارتان بالاتر خواهد رفت. یعنی خودتان به خودتان سخت‌گیری کنید نه از بیرون سخت‌گیری به شما تحمیل شود و به طریق اولی اگر جرمی اتفاق افتاد از آنجا که این صنف، امناء مردم هستند باید به شدت و دقت در دادگاه‌های عمومی به آن رسیدگی شود.

برای این که این بحث جدی و خشک را کمی تلطیف کنم به رسم معهود شعری که بی‌مناسبت با این جمع هم نیست می‌خوانم و آرزو می‌کنم دوستان سردفتری که به علت تخلفات انتظامی کوچک با اعمال مجازات‌های سنگین، زندگی‌شان در هم ریخته است، مشکلشان حل شود و بعد از این شاهد این اتفاقات نباشیم:

«مردم چشمم به خون آغشته شد در کجا این ظلم بر انسان کنند»

متشکرم